

رسالہ در جواب چند سوال

درباره معراج، شق القمر، رد الشمس

از تصنیفات عالم ربانی و حکیم صمدانی

مرحوم آقای حاج میرزا محمد باقر صمدانی

اعلیٰ اللہ مقامہ الشریف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين .

و بعد این چند کلمه ای است در جواب بعضی از سؤالات به طور اختصار که بعضی از مخادیم عظام مرا امر فرمودند که بنویسم در حالتی که مشغول بودم به مشقت های سفر و دید و بازدید و تفرق خیال در حل و ارتحال و معلوم است که در چنین حالی که خیال متوجه ارتحال باشد با تنگی وقت مجال شرح و بسط در جواب نخواهد شد چرا که بیان چنین مسائل را به طور سزاوار که مطابق با واقع است مقدمات بسیار ضرور است و کتاب بزرگی در آن باید نوشت و جوابهای بسیار از راه های بسیار می توان داد ولیکن از فقرات سؤالات محل اشکال سائل معلوم میشود پس جواب را منحصر در همان محل اشکال میکنم و جوابی مختصر به قدر اقتضای تنگی وقت عرض می نمایم پس هر یک از فقرات سؤال را عنوان می کنم و در ضمن هر یک جوابی عرض می نمایم .

سؤال: بیان فرمایید که معراج جسمانی نبی ما ﷺ موافق براهین عقلیه چگونه است و حال آنکه به اتفاق قاطبه حکماء و مقتضای براهین خرق در افلاک روا نیست و عنصر و عنصری را در آنجا راهی نه .

جواب: از فقره سؤال که فرموده اند: «و حال آنکه به اتفاق قاطبه حکماء و مقتضای براهین خرق در افلاک روا نیست» چنین معلوم می شود که محل اشکال سائل از مسئله معراج خرق و التیام افلاک است و بس پس از بیان کیفیت معراج به طورهایی که واقع شد فارغ شدیم. پس جواب از همین فقره عرض می شود که آیا خرق و التیام در افلاک روا است یا روا نیست. پس عرض میکنم که بعضی از حکماء نه قاطبه ایشان چنین گمان کرده اند که خرق و التیام در افلاک جایز نیست به دلیل های چند که آنها را برهان عقلی اسم گذارده اند و مراد در این حال مجال نیست که رجوع به کتابهای ایشان کنم و همه دلیلهای ایشان را ایراد کرده جواب گویم و لکن از جوابی که گفته میشود معلوم خواهد شد که جواب از همه دلیل های ایشان خواهد بود.

پس بعضی از دلیل های ایشان این است که چون حوادث عالم سفلی جمیعاً به واسطه تأثیر افلاک برپا است پس اگر فلک پاره شود و اجزای فلک از هم منفصل گردد لازم آید که در عالم سفلی فسادها و خرابی ها به هم رسد چرا که آن جزء متصل فلک را تأثیری در عالم سفلی بود پس چون منفصل شد آن تأثیر هم البته مرتفع شد پس حوادثی که به آن تأثیر موجود است معدوم خواهد شد.

و دلیلی دیگر آنکه اگر اجزاء فلک از هم منفصل شود البته در موضع انفصال فضائی خواهد بود و لابد است که در آن فضا جسمی باشد چرا که

خلاً محال است به دلیل هایی چند پس آن جسمی که باید در آن فضا باشد معلوم است که جسم فلکی نیست چرا که فرض این است که فلک خرق شده پس باید جسم عنصری باشد و ما می بینیم که از برای هر یک از عناصر حیزی هست که هر یک مخلی بالطبع در حیز خود قرار گیرند و در غیر حیز خود قرار نگیرند و حیز جمیع عناصر در زیر فلک قمر است پس در حیز افلاک قرار نخواهد گرفت پس لازم آید در مقام افلاک فضای خالی از جسمی باشد و خلاً محال است .

و بعضی از دلیلهای ایشان این است که افلاک بسیط هستند و یک اقتضاء بیشتر ندارند و آن اقتضاء اتصال اجزاء است چنان که هست پس چون بسیط هستند و یک اقتضاء بیشتر ندارند پس اقتضای انفصال نکنند .

و بعضی از دلیل ها از برای اشکال در مسئله معراج این طور اقامه کرده اند که ما می بینیم که این جسم خاکی در آتش نمی تواند زیست و در زیر فلک قمر کره آتش است پس اگر این بدنهای معروفه به آنجا برسد خواهد سوخت .

و بعضی از اشکالات ایشان این است که این بدنها در این هوای معروف تنفس می کند و اگر در غیر این هوای معروف تنفس کند هلاک خواهد شد پس چگونه می شود این بدنها در کره بخار و کره زمهریر و سایر طبقات هوا و در کره آتش و در کره افلاک تنفس کند و هلاک نشود؟ بالجمله از این جور خیالات کرده اند و این جور اشکالات را بر خیالات

خود وارد آورده اند و غافل از این شده اند که اسباب خداوندی بسیار است و بلاشک عقول این مردم به همه آن اسباب احاطه ندارد و اسباب خفیه از عقول این مردم بسیار است که به آن اسباب خداوند عالم امور بسیاری را جاری می کند که عقول این مردم در آنها حیران است و خداوند عالم قادر علی الاطلاق است و بر همه چیز قادر است به هر سببی که خود میداند و نبی او ﷺ از جانب او است و به امر او است حرکت و سکون او و صعود و نزول او و او می تواند او را به هر جایی ببرد به اسبابی چند که چشم این مردم آن اسباب را ادراک نکند و چه بسیار از امور محسوسه هست که قبل از حدوث آنها اگر بر بعضی از این حکماء عرضه می شد دلیل ها و برهان ها بر محال بودن آنها اقامه می کردند و آن امور واقع شد و محال هم نبود مثل امر تلگراف که الحال در میان است و محال هم نیست و اگر قبل از حدوث آن کسی می گفت که ممکن است که سیمی را بکشند از بلدی به بلدی بسیار بعید و در یکی از این دو بلد چیزی که متصل به آن سیم است حرکت دهند در بلدی دیگر چیزی دیگر که متصل باشد به آن سیم حرکت کند به همان طوری که آن چیز اولی حرکت کرده بدون آنکه خود آن سیم حرکت کند این حکماء دلیلها و برهان ها اقامه می کردند که چنین امری محال خواهد بود و همچنین اگر این حکماء مغناطیس را مشاهده نکرده بودند و کسی به ایشان میگفت که آیا ممکن است که چیزی که حیز آن در کره خاک باشد و چیز

چسبنده‌ای به آن نمالند و رطوبتی رابطه از برای آن نباشد آیا ممکن است که آن را مخلی بالطبع کرده متصل شود به سقف و بدون رطوبت و سرشمی و بدون طناب و ریسمانی مخلی به طبع خود همیشه معلق متصل به سقف باشد، دلیل ها اقامه می کردند که چنین امری محال است و حال آنکه اگر مغناطیس را در سقف نصب کنند آهن معلقاً به آن سقف قرار گیرد و حال آنکه امر تلگراف و مغناطیس از امور محسوسه است پس چه گمان داری به امور خفیه غیر محسوسه که خداوند عالم بر آنها مطلع است و بس و آن امور را تعلیم انبیای خود کرده و سایر مردم هیچ خبری از آن امور ندارند مگر به تعلیم انبیاء علیهم السلام پس اگر لا عن شعور کسی تقلید چنین حکمائی را نکند و فکر کند که خدایی که افلاک را خلق فرموده و حال آنکه نبودند می تواند آنها را معدوم کند و می تواند اجزای آنها را متصل کند و میتواند منفصل کند و می تواند در موضع انفصال به اسبابی چند بدنی عنصری را در آنجا قرار دهد و آن بدن را به اسبابی غیبی حفظ نماید و می تواند که تأثیری که در افلاک است همان تأثیر را در همان بدن عنصری قرار دهد که عالم سفلی فاسد نشود و نبی ﷺ را او بالا برده به غیر اسباب ظاهری و اسباب غیبی بسیار دارد و امر محالی لازم نیاید.

بلی سخنی که هست این است که این امر با اینکه محال نیست در نزد قدرت الهیه، ماها از کجا بدانیم که چنین امری واقع شد و حال آنکه

اسباب غیبی را ماها مشاهده نمی توانیم کرد پس بر صاحب آن امر است که اقامه دلیل و برهان کند به طوری که ماها بفهمیم که راست میگوید اگر چه اسباب امر او را نتوانیم مشاهده کنیم چنان که چنین هم شد و به محل آن رجوع کنید و بیابید که حضرت پیغمبر ﷺ بعد از خبر دادن به معراج، مردم طلب برهان از او کردند و اخباری چند از غیب فرمایش فرمودند که کسانی که منافق و کافر نبودند تصدیق کردند که راست می گوید. پس اینکه فرموده اید که خرق در افلاک روا نیست اگر مراد این است که خود به خود خرق نمی شود و روا نیست که خرق شود حق است و اگر مراد این است که خدای خالق آسمان نمی تواند خرق آسمان کند حرف غریبی است و گویا صاحب این قول قابل جواب نباشد.

و همچنین کسانی که گمان کرده اند که افلاک بسیط هستند و از این جهت خرق و التیام در آن محال است حرکات مختلفه افلاک و طبایع مختلفه کواکب و تأثیرات مختلفه آنها داخل امور بدیهیه است پس اینکه افلاک بسیط هستند معنی ندارد و اگر مراد از بساطت آنها این است که هر جزئی از آن و هر کوکبی به سمت مخصوصی بر یک نسق همیشه جاری میشود حق است اگر مخلّی به طبع خود باشد و اما اینکه خدای خالق آنها نمی تواند آنها را از مجرای طبیعی آنها برگرداند چه بسیار سخن سخیفی است که قابل اعتناء نیست اگر چه طبع سنگ نزول است و بالا رفتن در هواست ولی اگر مخلی به طبع خود باشد و اما به اسباب خارجه

بالقسر می توان سنگ را رو به بالا انداخت چه شده که عنصر را بالقسر نمی توان در فلک قرار داد خصوص اگر قاسر قدرت الهیه باشد و این جور جواب بر فرضی بود که بدن ایشان عنصری باشد و آنچه از اخبار معلوم می شود بدن ایشان بدن آسمانی است و حیز ایشان در آسمان است و به اراده خداوندی خود را در زمین نگاه داشته اند از برای ابلاغ امر آسمانی به اهل زمین پس آسمانی هستند و حیز ایشان آسمان است البته و اگر مخلی به طبع باشند به حیز خود صعود می کنند.

بالجمله حقیقت امر معراج از حوصله این مردم بالاتر است و چون از فقره سؤال معلوم بود که اشکالی در خرق فلک دارند جوابی از همین فقره به طور اختصار عرض شد و از این اشکال معلوم میشود که مراد ایشان استدلال بر اصل وقوع معراج به دلیل عقلی نیست بلکه مراد ایشان محض امکان عروج جسمانی است به افلاک و امکان خرق در افلاک و ان شاء الله امکان خرق فلک را یافتی و تکرار ضرور نیست و اگر به استدلال مختصری به طور اشاره اکتفاء می کنی به استدلال عقلی بر اصل وقوع معراج جسمانی ایشان این است که شک نیست که از برای این خلق متعدد متکثر؛ اولی هست که خداوند عالم جل شأنه اول او را خلق فرموده و به اتفاق جمیع اهل اسلام چه شیعه و چه سنی اول خلق پیغمبر آخر الزمان است ﷺ و آن جناب به اتفاق کل مسلمین این ادعا را فرموده اند و خداوند جل شأنه او را تصدیق و تقریر فرمود و اگر این ادعا نعوذ بالله

بیجا بود خداوند جل شانه تقریر باطل را نمی فرمود پس چون تقریر فرمود یافتیم که ایشان اول ما خلق الله هستند و چون اول هستند الطف و اشرف از ماسوای خود هستند و چون الطف هستند در عروج ایشان لازم نیاید که خرقی در افلاک به هم رسد چرا که لطیف از ثخن کثیف نفوذ میکند و بیرون میرود و کثیف را پاره نمی کند آیا نمی بینی که آتش لطیف از زیر دیگ سنگی و مسی و غیر آن بیرون می رود و به سوی حیز خود بالا می رود و سنگ و مس را سوراخ نمیکند و روغن نافذ در بدن انسان فرو می رود و بدن را پاره نمیکند و اکسیر در جسم فلزات فرو میرود و تمام آنها را فرو میگیرد و خرقی در آنها نمیکند و به همین طورها جسم لطیف پیغمبر ﷺ که اول ما خلق الله است از افلاک بالا می رود و رفت و لازم نبود که خرقی در آنها به هم رسد و بیش از این مرا مهلت تفصیل نیست و اشاره از برای هوشمندان کافی است ان شاء الله تعالی .

سؤال: و دیگر آنکه شق قمر با وجود اینکه به همین قاعده روا نیست چه شد که این امر به این بزرگی اگر ساکنین روی کره را مشاهد گشت چرا در کتب خود ثبت ننمودند و حال آنکه جز اهل این ملت دیگری متعرض این امر نیست .

جواب: ان شاء الله از آنچه گذشت معلوم شد که خرق در افلاک محال نیست و خداوند جل شانه که خالق افلاک است و افلاک را از عدم به وجود آورده می تواند افلاک را پاره کند و خرق نماید بلکه می تواند آنها

را معدوم کند مثل اول که معدوم بودند و معجزه کار خدا است که بر دست انبیاء خود علیهم السلام جاری می فرماید. اما تعجب از اینکه چرا ساکنین کره زمین اگر مشاهده کردند شق القمر را ثبت نکردند مگر اهل ملت اسلام پس عرض می شود که شک نیست که این کره زمین در میان کره افلاک واقع شده چنان که بر اهل نجوم و هیئت و حکماء این امر ظاهر و هویدا است و در اطراف این زمین چه این روی زمین چه روی مقابل این روی زمین چه در مشرق چه در مغرب ساکنین هستند و قمر که جزئی از اجزای فلک است در هر ساعتی مقابل بعضی اجزای این زمین است پس اگر مقابل این روی زمین است در آن وقت مقابل آن روی زمین نیست و اگر آن روی زمین است مقابل این روی زمین نیست و اگر در مغرب است در مشرق نیست و اگر در مشرق است در مغرب نیست و همچنین اگر تصویر این معنی را بکنی خواهی دانست که قمر همیشه مقابل یک طرفی از اطراف این زمین است و وقتی که در طرف معینی است نسبت به بعضی ساکنین سمت الرأس ایشان است و نسبت به بعضی تحت القدم ایشان است و نسبت به بعضی اول طلوع آن است و نسبت به بعضی اول غروب آن است و نسبت به بعضی در اواسط این دو حال است پس شق القمر در آن وقتی که واقع شد نسبت به بعضی از ساکنین تحت القدم ایشان بود و ندیدند و نسبت به بعضی در شرف طلوع بود و نسبت به بعضی در شرف غروب بود و ملتفت نشدند و نسبت به بعضی از

ساکنین نصف شب و آخر شب بود و به خواب بودند و نسبت به آن بعضی که ممکن بود مشاهده کنند بسیاری از ایشان مشغول به امورات خود بودند و ملتفت نشدند چرا که پیش تر خبری نداشتند که چنین امری واقع می شود که ملتفت باشند پس این امر مخصوص شد به آن جماعتی که حاضر بودند و ملتفت شدند پس آن جماعت ثبت و ضبط کردند و به طور تواتر بلکه به طور ضرورت هر سلفی به خلف خود رسانیدند.

و اگر بگویی که چگونه می شود که احدی از اهل غیر ملت اسلام که در همان بلد بودند مشاهده چنین امر عظیمی را نکند و ثبت و ضبط نکند، می گویم آیا اهل غیر ملت اسلام با صاحب اسلام دوست است یا دشمن؟ و گمان نمی کنم که بگویی دوست است پس اگر دشمن است البته اگر امری دید که ظاهر شد و آن امر منسوب به صاحب اسلام شد البته تادر قوه او هست در اخفاء و اطفاء آن امر خواهد کوشید و اگر امر به طوری باشد که نتواند اخفاء کند خواهد گفت که این امر به طور سحر و شعبده از او ظاهر شده چنان که بسیاری از کفار و منافقین این امر و سایر معجزات را مشاهده می کردند و می گفتند سحر و شعبده است چنان که نص قرآن است در بسیاری از آیات که یکی از آنها این است که می فرماید: **اقتربت الساعة وانشق القمر و ان یر و آیه یرضوا و یقولوا سحر مستمر** پس معلوم است که جماعتی شق القمر را مشاهده کردند و گفتند که این آیه و علامت سحری است مستمر و اگر چنین امری ندیده بودند و نگفته

بودند که سحری است مستمر در صریح کلام این امر را تصریح نمی فرمودند چرا که چیزی که واقع نشده باشد اگر کسی در صریح کتاب خود تصریح کند و نسبت به جماعتی دهد در نزد خاص و عام و خویش و بیگانه و دوست و دشمن و مؤمن و منافق رسوا می شود و شخص عاقل که در عرض عقلای اهل عالم باشد چنین کاری نمی کند چه جای آنکه شخص عاقل داعی باشد و بخواهد به دعوت خود مردم را به سوی خدا دعوت کند و چه جای آنکه نبی باشد و چه جای آنکه خاتم انبیاء باشد.

بالجمله، همین قدر هم از برای شخص منصف کفایت می کند و از برای غیر منصف که در آن روز هم کفایت نکرد و گفتند این سحری است مستمر.

سؤال: و همچنین رد شمس را بعلاوه اینکه آن روز معین باید یک دوره فلکی و حال آنکه بیست و چهار ساعت بیشتر نیست بیست و پنج یا بیست و شش ساعت شده باشد و هیچ کس از ساکنین این روی کره چنین چیزی نگفته است این مطالب به قواعد عقلیه تحقیق شود.

جواب: رد شمس خرق فلک را لازم ندارد و دوره فلک بیش از بیست و چهار ساعت لازم نیاید چرا که حرکت شبانه روزی که از مشرق به مغرب است بیست و چهار ساعت است از حرکت کردن فلک الافلاک و فلک الافلاک را برنگردانیدند و آن فلک به طور طبیعت خود حرکت

می‌کرد و فلک شمس که حرکت آن [نسبت به آن روی زمین] از مغرب به مشرق است حرکت آن را خداوند در وقت رد شمس سریع تر فرمود پس [نسبت به این روی زمین] رو به مشرق برگشت و بعد از رفع حاجت باز به سرعت برخلاف سیر خود آن را رو به مغرب حرکت داد تا رسید به آن موضعی که باید برسد و بعد از رسیدن به آن موضع باز به سیر طبیعی خود [نسبت به آن روی زمین] از مغرب به مشرق حرکت کرد و طلوع نمود به طوری که نه روز بلندتر شد و نه شب کوتاه تر شد و نه حرکت شبانه روزی از بیست و چهار ساعت بیشتر شد و همین قدر هم در این مسئله از برای صاحبان شعور کفایت می‌کند و السلام.

تمام شد در روز نوزدهم شهر جمادی الاولی از شهور سنه ۱۲۸۷ در بلده کرمانشهان در مراجعت از عتبات عالیات روحی لِمَشْرِفِهَا الْفِدَاءُ وَعَلَيْهِمُ التَّحِيَّةُ وَالْثَنَاءُ حَامِداً مُصَلِّياً مُسْتَغْفِراً.